

## دکتر عبدالغفار انصاری

رئیس قسمت فارسی دانشگاه بهاکپور (هند)

### شاعری ایرانی که عاشق هند بود

سعدیا - مرد نکونام نمیرد هرگز

مرد ده آنست که نامش به نکوئی نه برند



واله اصفهانی یکی از بزرگترین شعراء ایران عهد زندیه و قاجاریه بود. نامش محمد کاظم و واله تخلص می داشت. در حدود ۱۱۴۵ هـ و ۱۱۵۰ هـ وی در عهد نادر شاه در اصفهان متولد شد. با وجود تلاش و جستجوی بسیار نام پدر و مادرش معلوم نگردید. عبدالرزاق مفتون که واله اصفهانی را ذبیده بود و هم با او آشنائی می داشت درباره پدر و مادرش اطلاعی نداد. البته بسیار مستایش وی کرده است:

« از اعیان دارالسلطنه اصفهان و اسمش آقامحمد کاظم و بزم پاکبازی و نظافت را ناظم ... در مدرسه جده شاه حجره ای منقح کرده الوان لباس می پوشید و فروش پاکباز می گسترده ... حجره اش مرجع اصحاب جلال و جمال و مجمع ارباب حال و کمال بود ... زبان به بدگوئی و عیب کسی نمی گشوده ... و شال کشمیری می پیچید و قباهای نیم رنگ می پوشید خود را در همه فن خصوصاً شعر شناسی بی بدل می دانست ... مردی آرمیده و خوش گذران بود ... و اندک بهره ای نیز از علم نجوم داشت با مؤلف آشنا بود ... در زمان اختیار نظام الدوله حاجی محمد حسین خان اصفهانی متوفی الممالک و بیگلربیگی اصفهان و صدر دولت جاوید بنیان و اله بسیار محترم بود و تکیه با اسم او نهاده به « والهیه » ساخت چنین می گویند که در فضا و صفا آن تکیه کمتر جا مشاهده شده و واله در مدت تعمیر آن بقعه خرابگاهی و صیعی با اهتمام خود ترتیب داده سنگی از مرمر برای سنگ مزار خود بنوک قلم سنگ تراشان اصفهان با تمام رسانید ... صاحب دیوان است و شهرتش از شعر خوب او بیشتر است (۱) »

تعلیم و تربیت واله اصفهانی در سایه استادان ممتاز آن دوران انجام پذیرفت و خود قدرت او را صلاحیت و استعداد گرانمایه بخشیده بود. محمود میرزا قاجار ( چهاردهم پسر فتح علی شاه قاجار پادشاه ایران ) درباره وی نوشته است : « حق این که در سلیقه معاش مسلم زمان بود بلکه در سائر از من و قرون نیز چنین نظیفی و پاکبازی کرداری نبود . اکثر اوقات از شعراء و ارباب ظرافت و شیرین نفسان کاشانه اش مملو و مشحون اوقات عمر عزیز را ساعت به ساعت وقف کاری داشت و قانون عیش را فرو نگذاشت ، در خط ترسل استاد کل و نادر عصر بوده ، در ریاضی و عربیت نیز ذی فن ، در علم عروض توانم گفت که برتر



و بهتر از یوسف عروضی آمده در ادای قصیده و غزل هر دو قادر و ماهر خاصه در غزل سرائی که کمتر کسی از موزونان معاصرین بآن پایه و مایه هستند اگر هم باشند قلیل : . . . . بخط خود آن روشن ضمیر نسخه‌ی از اشعارش نوشته که در برمن است (۱) .

واله اصفهانی خطاط نامور و خوش نویس بود و همیشه شعراء و اصحاب ذوق در حجره وی بودند و اصلاح می گرفتند . سیاح نامور سرگورارسلی واله اصفهانی را در اصفهان در ۱۱۲۶ هـ دیده بود . آن وقت واله اصفهانی عمر هشتاد سال می داشت .

احمد گرجی نژاد تبریزی متخلص به اختر رقم طراز است .  
 « . . . در نکات شعری مسلم دانشوران عصر خود بوده و خط تعلیق را نیکو می نوشتی همواره شعراء و خوش نویسان و ارباب صنایع در وثاق ایشان حاضر و اشعار و خطوط و صنعت های خود را گذرانیده رد و قبول ایشان را معتبر می دانستند » .

واله اصفهانی چون بسن تمیز رسید سفر عراق عرب را بسبب سیاحت ، زیارت و تجارت کرد . چون از مسافرت پس گردید در مدرسه جده اصفهان لباس فقر پوشید و گوشه نشین شد . از پیشتر تذکرها این اطلاع می رسد که تا چهل سال واله اصفهانی در مدرسه جده گوشه نشین و معتکف بود .

واله اصفهانی در زبان عربی هم خیلی دستگام می داشت . مطالعه اش بسیار وسیع و افکارش خیلی عمیق بود و در علم حکمت و علم معرفت استاد زمان بود . در زمان حکومت فتح علی شاه قاجار خیلی پیر شده بود و بسبب مقام و بزرگی خود فتح علی شاه قاجار او را محترم می داشت و در پهلوی خود جا می داد .

بنده در حین مسافرت اصفهان بزیارت مزار واله اصفهانی نائل آمده بود

و بر لوح مزارش اشعار زیرین را نوشته دید که بر مقام و فضل او دال است :  
 ای چشم خرد عاجز از دیدن ذات تو  
 پنهان تری از پنهان با این همه پیدائی

تورا خواهم نخواستم گرامت جان خواهی

در رحمت برویم بنده و درهای بلا بگشا

واله اصفهانی در عهد حکومت نادر شاه ، کریم خان زند ، علی مرادخان ،

جعفرخان ، آقا محمدخان ؛ و فتح علی شاه قاجار زندگانی می کرد :

واله اصفهانی گرچه هند را ندیده بود ولی برای دیدن هند تمنا و آرزوی

فراوان می داشت چون یزدان را منظور نه بود باین سبب او به هند نیامد . از

اشعارش هویداست که او در اصفهان برای دیدن هند مثل ماهی بی آب می پیچید

در دیوان وی دو قصیده یکی در مدح نظام علی خان (۱) و دیگری در مدح

عمادالملک غازی الدین خان فیروز جنگ (۲) نخست وزیر احمدشاه و هالمگیر

فانی اند . واله اصفهانی در آن قصائد میرنظام علی خان و عمادالملک را بسیار

ستوده است و امیدوار بود که از جانب میرنظام علی خان هدیه گران بها باو

برسد . شکی نیست که میرنظام علی خان هدیه گران بها در عوض دیوان واله

اصفهانی که خود واله اصفهالی از اصفهان باو فرستاده بود فرستاد . واله

اصفهانی آن هدیه را قبول کرد و بسیار شاد شد . چون در آن وقت ایران در

خلل اقتصادی و سیاسی بود باین سبب واله اصفهانی به طرف هند امید می داشت

که انعامات و صلوات بیش بها باو رسد . چون از زمان قدیم در میان هر دو

کشور هند و ایران دوستی و رابطه قدیمی است باین سبب بیشتر شاعران و اهل

(۱) پسر چهارم نظام الملک آصف جاه نخست وزیر محمد شاه .

(۲) پسر امیرالامراء میرمحمد و پسر نظام الملک آصف جاه .



قلم به هندوستان آمدند و مناصب لائحه یافتند. عرفی شیرازی ، صائب اصفهانی ، نظیری ، ابوطالب کلیم کاشانی ، شیخ محمدعلی حزین ، واله داغستانی و شعراء و اهل قلم غیر آنها که عدهٔ آنها بسیار است به هند آمدند و زندگانی خودشان را در خوشی و کامرانی گذراندند . آن شاعران ایرانی که به هند آمدند و در اشعار خود مردمان و کشور هند را ستودند باعث بسیار تعجب نیست زیرا که آنها هند را دیده بودند در میان مردمان هند و ایران بلحاظ زبان و فرهنگ و طرز زندگانی بسیار مشابهت است . البته قابل ستایش آن شاعران و اهل قلم ایرانی اند که هند را ندیدند ولی در اشعار خود بسیار ستایش هند کردند . واله اصفهانی امام و پیشوای این زمرهٔ شعراء فارسی بود . اشعارش که در وصف هند سروده است بسیار تأثیر آفرین است : از آن جمله فقط دو شعر در ذیل نقل می کنم :

دور از بستان هندوستان و گلزار درت  
همچو مرغ غمخورم در دام ایران غصه خوار

در خزان و در بهار از شوق گلزار درت  
در صفهاان گریم و نالم چو ابر نوبهار  
واله اصفهانی قصائد، غزل، قطعات و رباعیات هم در سلك نظم کشیده است . محمود میرزا قاجار (۱) نوشته است که واله اصفهانی در علم عروض برتر و بهتر از یوسف عروضی بود و در قصیده نگاری و غزل گوئی قادر و ماهر بود . در اشعارش بسیار رنگینی است بنده دیوان واله اصفهانی را مطالعه کرد و خیال دارد که اشعار واله اصفهانی رنگین ، ساده ، پخته ، پرمغز ، شیرین و پر از سلاست و فصاحت اند . بی شبهه واله اصفهانی در زمرهٔ شعرای همزمان مقام بلندی داشت . چنانکه خود گفته است :

سخندانى نمى بینم درین شهر      شه ملك سخندانى كجائى

دل واله اصفهانی از عشق الهی لبریز بود و او صاحب عرفان بود. شعرش شاهد است:

گاه گریم گاه خندم گاه میرم گاه زیم  
آری آری عاشقم این طورها بایستی

واله اصفهانی می دانست که او یکی از شعرای بزرگ آن عهد بود ولی چون اهل دنیا قدر وی آن طور نکردند چنان که او انتظار می داشت باین سبب اشعار زیرین را گفت:

پنجاه سال تجربه کردیم شاعری  
نخلی است بی ثمر ثمر از شاعری مخواه  
زین پس تو با شریعت غرای مصطفی  
عزت گزین و جز صفت نوذری مخواه

وفات: بنده در سنه ۱۹۶۶ در تخت فولاد اصفهان.

مرقد واله اصفهانی زیارت کرد. این جا به باغ والهیه ونکیه واله شهرت دارد. بر لوح قبر واله اصفهانی را دو شعر و عبارتی بزبان عربی خود بخط واله اصفهانی مرقوم است.

بنده در گند مرقد واله اصفهانی کتیبه ای بسیار زیبا بخط نستعلیق در قطعه تاریخ دید که آقا محمد طلعت اصفهانی در سلك نظم کشیده بود. آن اشعار را می نویسم:

بعهد خسرو گیتی پناه گردون حکم	خدیو مملکت آرا شهه بلند اقبال
ابوالمظفر خاقان عهد فتح علی	که فتح و نصرت از او گشته اند فرخ فال
هم از عنایت خان سپهر پایه حسین	نظام دولت شه کامدش همال محال
ستاره حکم و فلک قدر حضرت واله	که ذات اوست بلند اختر و نکو اقبال
ز هم نشینی اهل زمان چو شد دل تنگ	ز بی ثباتی کار جهان چو یافت ملال



برای مدفن او ساخت این نکو بقعه  
 غرض چو گشت تمام این بنا که بر بنیانش  
 که خود بهشت نشان آمد و سپهر مثال  
 مباد تا بقیامت ز دور چرخ زوال  
 نوشت خامه طلعت برای سال که باد  
 درین سپهر نهان آفتاب اوج کمال  
 ۱۲۲۹ هـ

وفات واله اصفهانی در سنه ۱۲۲۹ هـ اتفاق افتاد چنانکه بر سنگ قبرش  
 هم نوشته است ۱ انا محمد کاظم المتخلص به واله اصفهانی ۱۲۲۹ هـ .  
 از شعر زیرین طلعت اصفهانی هم تاریخ ۱۲۲۹ هـ بدست می آید:

نوشت خامه طلعت برای سال که باد

درین سپهر نهان آفتاب اوج کمال

۱۲۲۹ هـ

از مصرع ذیل وامق (۱) اصفهانی هم تاریخ ۱۲۲۹ هـ واضح می شود:

یا رب بخلد گیر دماوی جناب واله

۱۲۲۹ هـ

تقریباً ده سال قبل روزی در کتابخانه مجلس شورای ملی تهران (ایران)  
 فهرست کتب خطی فارسی را ورق می زدم. ناگهان چشمم بر دیوان آقامحمد کاظم  
 واله اصفهانی افتاد. دلم خیلی شاد شد زیرا که من از بسیار روزها در جستجوی  
 این دیوان بودم و در هند هیچ جای پیدا نکردم این نسخه خطی در زیر شماره  
 ۳۹۲ در آن کتابخانه موجود است. از کارمند کتابخانه این نسخه را طلب نموده  
 بمطالعه آن مشغول شدم. آغاز از مصرع زیرین شده است:

مرا دست فراق دلبری افکنده است از پا

سید حسن امین

کلاسکو - انگلستان

## نعمت مادر

و گرچه مرا اصل خراسانی است  
در طلب نعمتها هر جا شدم  
راهی تهران شدم از سبزوار  
ایران را دیدم همه، از مرز طوس  
ره زاراک افتادم با دامغان  
باهمه گون مردم، سر کردم، دراز  
خانقه و مسجد را کردم قیاس  
دفترها خواندم ز یمین و یسار  
دسته گهم بودی و بودم نصیب  
سیر جهان کرده کران نسا کران  
یزدانم با دیگرگون نعمت نواخت  
دیده من نعمتی اما ندیدم  
اکنونم جز این نبود آرزوی  
بوسم دستانش و بویسم رخانش  
گویسم جان من بفدای تو بساد

از پس پیری و مهی و سری ، (۱)  
باختری بسپر دم نسا خاوری  
علم و ادب را بودم بس مشتری  
تا تبریز و بسوم و بر آذری  
پس سوی قم ، از پی قاضی گری  
عالی و دون ، نعمتی و حیدری  
سنجیدم پس شیخی و بسالا سری  
دیوانها کردم ز ادب گستری  
منصب ها از کشوری و لشگری  
لندنسی ام اینک و منچستری  
کافرینا گرنکنم شاکری  
تا که کنم مادر خود چاکری  
افتم اندر پای وی از کهنتری  
کت باشد آئین همه جان پروری

نعمت تو مادر در چشمان من

بر همه عالم بودش برتری